

بازخوانی شخصیت‌های داستانی در رمان *النهائات* از عبدالرحمن منیف

عزت ملاابراهیمی* / پرشنگ فرهودی**

دریافت مقاله:

۱۳۹۵/۰۶/۳۰

پذیرش:

۱۳۹۶/۰۲/۱۶

چکیده

عبدالرحمان منیف از جمله داستان‌پردازان معاصر عرب است که هنر نویسندگی خود را تنها در رمان و داستان‌های بلند نمایان ساخت. او در آثار خود به آرزوها، دل‌نگرانی‌ها، دردها و گرایش‌های انسان معاصر پرداخت. به طور کلی، می‌توان گفت که داستان‌های منیف با انسان آغاز می‌شود و در نهایت، با انسان نیز خاتمه می‌یابد. از آنجا که رمان *النهائات* او به جایگاه درخور توجهی در ادبیات داستانی دست یافته است و این مقاله درصدد است تا شخصیت‌های این رمان و نحوه شخصیت‌پردازی نویسنده را از ابعاد مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. نگارندگان برای دستیابی به این هدف از روش توصیفی - تحلیلی استفاده کرده‌اند. نخست داده‌ها توصیف و سپس براساس بسامد آنها، نمودارهایی ترسیم شده است. در نهایت، نویسندگان به این نتیجه دست یافته‌اند که بیشتر شخصیت‌ها، پویا و جامع هستند و نمادین بودن شخصیت‌ها سبب جذابیت و پیچیدگی آن شده است. همچنین، شیوه شخصیت‌پردازی داستان اغلب به شکل غیرمستقیم است.

کلیدواژه‌ها: رمان، عبدالرحمن منیف، *النهائات*، نماد، شخصیت‌پردازی.

مقدمه و پیشینه تحقیق

از آنجا که داستان‌نویسی جایگاه ویژه‌ای را در ادبیات معاصر عرب به خود اختصاص داده است، می‌توان تحقیقات متنوعی را در زمینه‌های مختلف در حوزه داستان‌نویسی انجام داد. یکی از این بررسی‌ها که در داستان انجام می‌گیرد، بررسی عناصر ساختاری آن است. هر داستان از پیوند استوار بین دو عنصر رویه یا سطح و ساختار تشکیل شده است. بنابراین، شناخت ساختار روایی و توصیف و تشریح شخصیت‌های داستان، یکی از مهم‌ترین نکته‌ها در پژوهش‌های ادبی است.

عبدالرحمن منیف آثار متعددی در حوزه داستان‌نویسی دارد. یکی از این آثار، *رمان النهایات* است که درون‌مایه آن به ماجرای ستیز اهالی بیابان با غول قحطی می‌پردازد. این رمان چنان‌که نشان داده خواهد شد، از ساختار منسجمی برخوردار است و دارای شخصیت‌هایی است که نیاز به واکاوی و تفحص از ابعاد گوناگون دارند. بنابراین، پژوهش حاضر درصدد است تا نحوه شخصیت‌پردازی را در *رمان النهایات* از ابعاد مختلف بررسی کند. گفتنی است که تاکنون در خصوص این رمان دو پایان‌نامه نوشته شده است:

- سیدمحمد احمدنیا (۱۳۹۱)، در پایان‌نامه خود با عنوان «عبدالرحمن منیف و روایت النهایات»، پس از بررسی زندگینامه شخصی و ادبی نویسنده، افکار و دیدگاه‌های وی را تشریح و تلاش کرده تا *رمان النهایات* را در دو سطح

مضمونی و ساختاری بررسی کند. بنابراین، ضمن بررسی متن، مضامین بلند آن را نمایان ساخته و عناصر و تکنیک‌های داستانی آن را برشمرده است.

علی عدالتی‌نسب (۱۳۹۱)، نیز در پایان‌نامه-ای با عنوان «تحلیل روایی رمان النهایات از عبد الرحمن منیف»، پس از گذری بر پیدایش رمان و سیر تحول آن در زبان عربی، عبدالرحمن منیف و شیوه رمان‌نویسی او را معرفی می‌کند و در نهایت به تحلیل رمان می‌پردازد.

حجت رسولی و دیگران (۱۳۹۲)، در مقاله-ای با عنوان «تحلیل زمان روایی رمان النهایات عبدالرحمان منیف براساس دیدگاه زمانی ژرار ژنت»، بر اساس دیدگاه ژنت به تحلیل جنبه‌های زمان و اختلافات زمانی رمان پرداخته‌اند، اما این مقاله درصدد است تا به طور مستقل به تبیین عنصر شخصیت در *رمان النهایات* و شیوه شخصیت‌پردازی نویسنده در این رمان بپردازد.

عباس گنجعلی و سیدمحمد احمدنیا در مقاله‌ای با عنوان «کارکرد انتقادی درون‌مایه در رمان فرجام‌ها اثر عبدالرحمان منیف»، به منظور پی بردن به مسائل درونی رمان به واکاوی درون‌مایه آن پرداخته است.

نگارندگان در این مقاله در جهت پاسخگویی به این سؤال‌ها برآمده‌اند که عبدالرحمن منیف تا چه اندازه در تحلیل و تبیین نقش شخصیت‌های رمان موفق عمل کرده است؟ شخصیت‌های رمان او چقدر با واقعیت‌های جامعه آن زمان انطباق دارند؟ نوع شخصیت‌ها در

رمان‌الهیات از جنبه‌های مختلف کدام است؟

مبانی و مفاهیم نظری

شخصیت‌های (characters) هر داستان پایه‌های مهم ساختاری آن هستند. داستان بیشتر از هر قالب هنری دیگری با شخصیت‌های انسانی و غیر انسانی سروکار دارد و می‌توان گفت که داستان بدون آدم‌ها وجود خارجی نخواهد داشت، پس «شخصیت جزء جدایی‌ناپذیر داستان است» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۸۳ و ۸۴). برخی از صاحب‌نظران به صراحت شخصیت را مهم‌ترین عنصر داستان دانسته‌اند: «مهم‌ترین عنصر منتقل‌کننده تم داستان و مهم‌ترین عامل طرح داستان، شخصیت است» (یونسی، ۱۳۸۴: ۲). اهمیت شخصیت داستان بیشتر به این دلیل است که ارتباطی تنگاتنگ با سایر عناصر دارد (دیپ، ۱۹۹۵: ۲۳۴). در بررسی شخصیت‌ها به عنوان یک عنصر داستانی، به دو بُعد توجه می‌شود: یکی تعیین نوع شخصیت‌ها و دیگری نحوه شخصیت‌پردازی نویسنده که به هنگام بررسی این رمان علاوه بر ارائه تعریفی از شخصیت، به معرفی این دو مفهوم نیز پرداخته خواهد شد.

فرهنگی‌ای که نویسنده مدنظر دارد، از داستانی به داستان دیگر فرق می‌کند» (مرتاض، ۱۹۹۸: ۸۳). برخی از محققان معاصر، شخصیت را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «اشخاص ساخته‌شده‌ای (مخلوقی) را که در داستان، نمایش و ... ظاهر می‌شوند، شخصیت می‌نامند» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۱۸۴). برخی دیگر نیز عقیده دارند که «شخصیت‌های داستان کسانی هستند که حوادث حول آنان جریان دارد یا به دست آنان صورت می‌گیرد» (زغلول، ۱۹۷۳: ۱۴).

گروهی نیز در تبیین شخصیت داستان گفته‌اند: «شخصیت، ماهیت و طبیعت شرکت‌کننده در تراژدی را تعریف می‌کند» (براهنی، ۱۳۶۸: ۲۴۷). در تعریف و بررسی شخصیت داستانی می‌گوید: شخصیت در داستان بازتاب تصورات و تفکرات نویسنده با خلق اشخاص از محیط پیرامون خود و واردکردن آنها در داستان خود سعی می‌کند که با مخاطبان ارتباط برقرار کند و تأثیری ماندگار بر روی آنها بگذارد و به‌نوعی افکار و اعمال خود را در عملکرد شخصیت‌های داستانش قرار می‌دهد (داد، ۱۳۷۵: ۱۷۸).

تعریف شخصیت

«شخصیت، این دنیای پیچیده و رنگارنگ در داستان، به تناسب نگرش‌ها، خواسته‌ها، ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌هایی که نویسنده از آن برمی‌خیزد، متعدد و متنوع است و با توجه به ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، ایدئولوژیکی و

انواع شخصیت

در یک تقسیم‌بندی کلی، شخصیت به دو نوع، شخصیت محوری و شخصیت مخالف تقسیم شده است. «شخصیت محوری، فردی است که در مرکز روایت قرار دارد و نویسنده می‌کوشد توجه مخاطب را به آن جلب کند. گاهی اصطلاح

قهرمان اصلی را، به جای شخصیت محوری به کار می‌گیرند. شخصیت مخالف، فردی است که در برابر شخصیت محوری قرار می‌گیرد و هم‌اورد اوست» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۲۱۳).

شخصیت داستان بسته به نقش و عملکردی که در پیرنگ آن دارد، به انواع ساده و جامع تقسیم می‌شود. شخصیت ساده، چنان‌که از اسمش پیداست، وقتی در داستان ظاهر می‌شود، «خواننده می‌تواند حدس بزند، چه واکنشی در برابر وضعی که قرار می‌گیرد، از خود نشان می‌دهد» (زغلول، ۱۹۷۳: ۱۷)، اما شخصیت جامع «پیچیده است و ابعاد بسیاری دارد و با انجام عملی، خواننده را به شگفتی وامی‌دارد. در ابتدای داستان پنهان است و به تدریج ظاهر می‌شود و با تغییر یا پیشرفت حوادث پیش می‌رود» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۲۱۵).

شخصیت‌ها بر اساس میزان حضور و تأثیر شخصیت در پیشبرد روایت هم به اصلی و فرعی تقسیم می‌شوند. «شخصیت اصلی همان شخصیت اول داستان است که او را قهرمان نیز می‌نامند که این شخصیت همواره با نیرویی معارض در کشمکش است. شخصیت فرعی، کسی است که حاصل اعمال و گفتارش، خواننده را به چیزی بیشتر از خودش راهنمایی کند. مثلاً او را همچون تجسمی از وحشی‌گری یا نیروی رهایی‌بخش یا مظهری از امید ببیند» (داد، ۱۳۷۵: ۳۰۳).

شخصیت‌های داستان را از لحاظ ثبوت و تحول آنها در داستان می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد:

۱. شخصیت ایستا و ثابت: «معمولاً پیرامون

یک فکر یا صفتی که در طول داستان تغییر نمی‌کند، می‌چرخد و حوادث بر او تأثیر نمی‌گذارند و چیزی از آن شخصیت گرفته نمی‌شود» (نجم، ۱۹۷۹: ۱۰۳). به عبارت دیگر، شخصیتی در داستان است که «تغییر نکند یا اندک تغییری را بپذیرد و در پایان داستان همان باشد که در آغاز داستان بوده است و حوادث داستان بر او تأثیر نکند و اگر تأثیر بکند، تأثیر کمی باشد» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۱۹۴).

۲. چندبُعدی یا پویا: «شخصیتی است که مدام در داستان، دستخوش تغییر و تحول باشد و جنبه‌ای از شخصیت او، عقاید و جهان‌بینی یا خوی و خصوصیت شخصیتی او دگرگون شود. این دگرگونی ممکن است عمیق باشد یا سطحی، پدیده‌مانه باشد یا محدود. به بیان دیگر، وقایع داستان پیرامون او رخ می‌دهند نه درون او» (همان: ۱۹۵). همچنین انواع شخصیت از نظر ساخت و بافت به موارد زیر تقسیم شده است (همان: ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۷):

شخصیت‌های قالبی: «که نسخه بدل یا کلیشه شخصیت‌های دیگری است و از خود هیچ تشخیصی ندارد. ظاهرش آشناست، صحبتش قابل پیش‌بینی، نحوه عملش مشخص است و بر طبق الگویی رفتار می‌کند که ما با آن قبلاً آشنا شده‌ایم».

شخصیت‌های نوعی: «نشان‌دهنده خصوصیات گروه یا طبقه‌ای از مردم هستند که او را از دیگران متمایز می‌کند».

شخصیت‌های نمادین: «نماد، ماجرا، حادثه، شیء، زمینه یا تصویری است که بر چیزی غیر خودش دلالت دارد و نشان‌دهنده ایده‌ها و

شرح احوال و آثار عبدالرحمن منیف

منیف در سال ۱۹۳۳ میلادی از پدری سعودی و مادری عراقی در اردن متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش سپری کرد و سپس به دانشکده حقوق بغداد رفت. او در سال ۱۹۵۸ برای تکمیل تحصیلاتش به قاهره رفت و پس از چندی آنجا را به مقصد یوگسلاوی ترک کرد. منیف در دانشگاه بلگراد ادامه تحصیل داد و در سال ۱۹۶۱ موفق به دریافت درجهٔ دکترای علوم اقتصادی شد. وی پس از پایان تحصیل به بیروت رفت و در آنجا به فعالیت‌های سیاسی پرداخت. اما سرانجام در سال ۱۹۶۴ در دمشق سکونت گزید و به انجام خدمات اداری مشغول شد (قشعمی، ۲۰۰۴: ۲۴). منیف در سال ۱۹۷۳ سوریه را به مقصد لبنان ترک کرد و در نشریه‌های «البلاغ» و «الهدف» بیروت شروع به نوشتن رمان کرد. او در سال ۱۹۷۵ به عراق بازگشت و مدتی به عنوان مشاور اقتصادی کار کرد و سردبیری مجله «اللفظ و التنمیه» را بر عهده داشت (ابونضال، ۲۰۰۶: ۱۰۰)، اما با شروع جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۱ آن کشور را ترک کرد. در این هنگام بود که به پیشنهاد نویسندهٔ مشهور فلسطینی، جبرا ابراهیم جبرا به کلی از زندگی سیاسی فاصله گرفت و عمر خود را یک-سره در راه تألیف سپری کرد (مجموعه مؤلفان، ۲۰۰۸: ۷۸ و ۷۹)؛ زیرا به بی‌فایده بودن کار سیاسی در صورتی که پشتوانه اندیشگانی نداشته باشد، پی برده بود و احساس می‌کرد که با پناه بردن به ادبیات به‌ویژه رمان بهتر می‌تواند

احساس‌های متعدد است. اگر شخصیت‌ها هم به این شیوه به کار روند نمادین خواهند بود؛ یعنی «شخصیت نمادین کسی است که حاصل جمع اعمال و گفتارش، خواننده را به چیزی بیشتر از خودش راهنمایی کند».

شیوه‌های شخصیت‌پردازی

شیوه‌های شخصیت‌پردازی متعدد است و نویسنده با ابعاد مختلف، او را به خواننده معرفی می‌کند. یوسف نجم شخصیت‌پردازی را به دو دستهٔ مستقیم و غیرمستقیم تقسیم کرده است:

الف) شخصیت‌پردازی مستقیم: نویسنده برای بیان ویژگی‌های جسمی و روانی در آن، از وسایل مستقیم کمک می‌گیرد و به توصیف مستقیم، برای شرح افکار و انفعالات و برخوردهای او روی می‌آورد و خود بعضی از رفتارهای او را تغییر می‌دهد و نظر خود را به طور صریح در مورد شخصیت بیان می‌کند. چه بسا نویسنده در لباس یکی از شخصیت‌ها برای ترسیم ویژگی‌ها و عواطف و اعمال ظاهر شود.

ب) شخصیت‌پردازی غیرمستقیم: نویسنده در این روش برای ترسیم قهرمان داستان از وسایل غیرمستقیم مثل گفت‌وگو و درگیری کمک می‌گیرد و خود را از داستان دور می‌کند تا شخصیت بتواند عقاید و رفتار خود را ظاهر کند. بنابراین، می‌تواند حقیقت قهرمانش را از طریق اعمال، گفتار و اعترافاتش ترسیم کند (نجم، ۱۹۷۹: ۹۸).

دغدغه‌های فکری و سیاسی خود را سامان بخشد (سادات الحسینی و میرزایی، ۱۳۹۳: ۶). منیف چندی در فرانسه اقامت گزید. اما دیری نپایید که در سال ۱۹۸۶ مجدداً به دمشق بازگشت و تا پایان عمر در این کشور باقی ماند. وی سرانجام در ۲۳ ژانویه ۲۰۰۴ در سن ۷۱ سالگی دار فانی را وداع گفت (فهد، ۲۰۰۷: ۵).

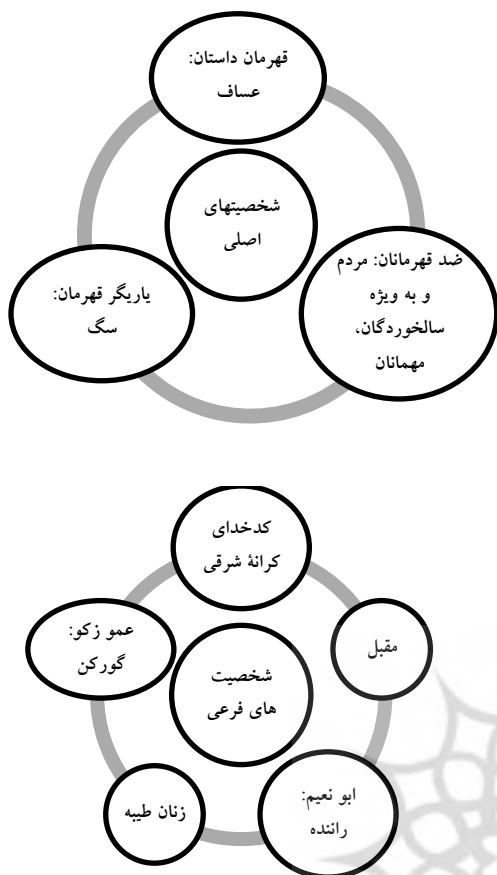
مهم‌ترین آثار داستانی به جا مانده از وی عبارت‌اند از: *الأشجار و اغتيال مرزوق* (۱۹۷۳)، *قصة حب مجوسيه* (۱۹۷۴)، *شرق المتوسط* (۱۹۷۵)، *حين تركنا الجسر* (۱۹۷۶)، *النهايات* (۱۹۷۷)، *سباق المسافات الطويلة* (۱۹۷۹)، *عالم بلا خرائط* (۱۹۸۲)، *مدن الملح* (۱۹۸۹-۱۹۸۴)، *الآن هنا أو شرق المتوسط مرة أخرى* (۱۹۹۱)، *سيرة مدينة عمان في الأربعينات* (۱۹۹۴)، *أرض السواد* (۱۹۹۹).

رمان‌های عبدالرحمان منیف جایگاه برجسته‌ای را از نظر هنری کسب کرده است. در واقع، فرهنگ و بینش ممتاز نویسنده و آگاهی او از دانش روز، هنر نگارش او را متمایز ساخته است. «منیف در جهان عرب به عنوان نویسنده‌ای پیشرو شناخته می‌شود که دغدغه‌های سیاست، نفت و جریان‌های سیاسی تاریخ معاصر و ناگفته‌های ادبیات اشغال و استشراف ذهن او را همواره به خود مشغول ساخته بود. از این رو بن‌مایه بیشتر رمان‌های او در این قالب قرار می‌گیرد» (ناظمیان و کاظمی، ۱۳۹۴: ۲۴۶). منیف شخصیتی عام و فراگیر داشت و نمی‌توان او را به اقلیم عربی خاصی مربوط دانست. به همین سبب زبان داستان‌سرایی او نیز عام بود؛ یعنی از

قضایا و مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فکری موجود در جهان عرب سخن می‌گفت که به نوعی قومیت عربی با آن درگیر بود (نابلسی، ۱۹۹۱: ۲۲). در واقع، این درگیری‌ها، دغدغه‌ها و جنگ‌های سیاسی جهان معاصر بود که سبب مهاجرت منیف به کشورهای غربی و تأثیرپذیری از نویسندگان آن کشورها و شیوه‌های داستان‌نویسی آنها شد. از جمله دلایلی که موجب گرایش منیف به داستان‌نویسی شد، محدود شدن آزادی در جهان عرب بود که به دنبال آن میل نویسنده به نگارش نثرهای هنری افزایش یافت (مشایخی و اصغرپور، ۱۳۹۱: ۱۸۶).

خلاصه رمان *النهايات*

از ابتدای رمان مشخص است که این سوژه داستان، عاشقانه و رمانتیک نیست، بلکه نوعی تراژدی است. موضوع پیرامون حوادث روستایی به نام طیبیه می‌چرخد. روستایی وابسته به بارش باران که همیشه از بروز قحطی بیمناک است. در آغاز نویسنده به توصیف تأثیر خشکسالی بر چرخه زندگی مردم این روستا می‌پردازد و چهره تکیده مردان، زنان و کودکان را توصیف می‌کند. خشکسالی زندگی را برای مردم روستا چنان دگرگون کرده که مردم برای تأمین معاش خود به شکار روی می‌آورند. در این میان «عساف»، قهرمان اصلی داستان، توانمندی چشمگیری در شکار با سگ دارد. او از کودکی به شکار در صحرا و بیابان می‌پرداخت و سگش نیز او را همراهی و کمک می‌کرد. عساف روش خاصی در شکار دارد؛ به گونه‌ای که فقط هنگام



نوع شخصیت عساف

با وجود اینکه در برخی پژوهش‌ها، عساف را شخصیتی پویا قلمداد کرده‌اند (عدالتی‌نسب، ۱۳۹۱: ۵۶)، اما از سیر روند داستان می‌توان فهمید که او در انتها همان شخصیتی را دارد که در ابتدا داشت، پس او شخصیتی ایستاست. به نظر می‌رسد آنچه که سبب این خطا در اذهان شده، پویایی است که عساف، در ذهن مردم جامعه ایجاد می‌کند و باعث تغییر نگرش آنها می‌شود. او در ابتدا مطرود جامعه بود؛ به گونه‌ای که در مجالس و مهمانی‌ها، دم در می‌نشست و نمی‌توانست با کسی دست دهد. «عساف آمد؛ خشمگین و رنگ‌پریده. سلام داد و دم در

نیاز شدید و با رعایت ارزش‌های انسانی، پرنده یا حیوانی را شکار می‌کند و به نیازمندان هم سهمی از آن می‌دهد. از این‌رو، جایگاه ویژه‌ای در نزد مردم طیبه دارد. در یکی از روزهای خشکسالی، چند مهمان برای شکار به طیبه آمدند و از عساف خواستند تا در پیدا کردن مکان مناسب شکار آنها را راهنمایی کند. عساف به خاطر آشنایی با منطقه، به ناچار خواسته آنان را پذیرفت. اما در این سفر، طوفانی سخت می‌وزد که در نهایت به مرگ عساف و سگش می‌انجامد. او زندگیش را فدا می‌کند، تا گروه به سلامت نجات یابد. پس از مرگ عساف وقایع و جریان‌های داستان تغییر می‌کند. در واقع این مرگ سبب تحول در روستا و جوشش مردم برای اصلاح امور و مطالبه حقوق از دست‌رفته خود می‌شود. در پایان، اهالی روستا که به وعده‌های دروغین حکومت برای احداث سد پی برده‌اند، خود تصمیم می‌گیرند تا برای رهایی از خشکسالی در سال‌های آینده، رأساً اقدام به ساخت سد کنند.

شخصیت‌های رمان

به منظور ارائه چشم‌اندازی دقیق و درست به مخاطب، باید شخصیت‌های رمان را به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم کرد و برای شخصیت‌های اصلی، مبنای تقسیم‌بندی را سه عنصر «قهرمان»، «ضدقهرمان» و «یاریگر قهرمان» قرار داد. به عبارت دیگر، افرادی که در این زیر مجموعه قرار می‌گیرند، شخصیت‌های اصلی و بقیه فرعی معرفی شده‌اند. این تقسیم‌بندی در دو نمودار زیر نشان داده شده است.

نشست»^۱. «به یک پیمان نانوشته رسیدند: عساف به انجمن‌ها بیاید، ولی با کسی دست ندهد» (منیف، ۲۰۰۷: ۶۷). این در حالی است که پس از مرگش برای مردم تقدس می‌یابد و لقب شهید به او می‌دهند. «عساف همین‌جوری نمرد؛ جانش را برای طیبه از دست داد. او شهید است» (همان: ۲۰۵). در واقع، این شخصیت عساف نیست که تغییر می‌کند، بلکه ذهنیت مردم جامعه، با مرگ عساف دچار پویایی و تحول می‌شود.

یکی از شگردهای نویسنده، پیچیده و جامع کردن خصوصیات درونی شخصیت عساف است، آن هم جامع‌الاضداد بودن. نویسنده طوری این شخصیت را پردازش می‌کند که اضداد به زیبایی در درون آن و با هم کنار می‌آیند. از دید اهالی طیبه، عساف شخصی دیوانه است؛ در حالی که مخاطب به راحتی درک می‌کند که او داناترین فرد است و این بُعد او، خواننده را به یاد «عقلای مجانین» در تاریخ عرفان اسلامی می‌اندازد؛ همان افرادی که برای فرار از جامعه، خود را به جنون و دیوانگی می‌زدند.

از سوی دیگر، نویسنده به جمع یک ویژگی متضاد، اکتفا نمی‌کند؛ یعنی علاوه بر اینکه او شکارچی و متمایل به کشت و کشتار است، ولی محافظ پرندگان و خواستار بقای نسل آنهاست. مورد دیگر اینکه عساف به تنهایی گرایش داشت و فقط با سگش انس گرفته بود؛ در حالی که در دردها و رنج‌ها او همیشه به فکر مردم و همراه آنهاست. «پیش از شلیک هر گلوله می‌گفت: تو

برای ننه صبری، تو برای داوود کور و ...». «درها را که می‌زند، بانگی برمی‌آورد. عساف هستم. آمدم شب‌خوشی بگویم و بروم. پرنده‌ها را می‌اندازد و می‌رود» (همان: ۴۷). همین خصوصیات متناقض وی سبب شد تا عساف از شخصیت پیچیده و جامعی برخوردار باشد که به راحتی نمی‌توان او را شناخت.

رمان *النهائیات* قلبی تمثیلی دارد و بدیهی است که هدف نویسنده چیزی فراتر از ارائه یک داستان باشد. وجود نمادهای متعدد در داستان، شاهی بر این ادعاست که در اثبات بررسی شخصیت‌ها به آن اشاره خواهد شد. عساف از طرفی با جامعه‌ای سروکار دارد که قشری سنتی و تحت نفوذ سالخورده‌گان است: «سالخورده‌ها که بیشتر وقت‌ها حق بکن نکن گفتن را دارند» (همان: ۶۹) و از طرف دیگر، دروغ و فقر و نابسامانی در آن غوغا می‌کند.

وجود همچنین شخصیتی، نماد حفظ ارزش‌های انسانی، مبارزه با شرارت جامعه عربی و افکار سنتی است. باید توجه داشت که عساف فقط شکارچی نیست، بلکه نماد سرسبزی، رشد و نمو است و چه بسا عساف، رمز چیزی بالاتر از آن باشد. آیا او مسیح جدید است؟ این سخن را از زبان مختار، کدخدای روستا می‌شنویم: «عساف همین‌جوری نمرد، جانش را برای طیبه از دست داد، شهید است» (همان: ۲۰۵). نویسنده با این عبارت‌ها شخصیت عساف را از زاویه دید کدخدا یا شخصیت‌های دیگر داستان به خواننده معرفی می‌کند. عساف تنها ناجی طیبه در برابر قحطی بود. عساف در رمان *النهائیات*، شخصیت-

۱. ترجمه رمان از کتاب آقای ملایری نقل شده است.

های گوناگونی به خود گرفته است. او شخصیتی منفعل نیست که رنج و اندوه را فقط در قلب خود انباشته کرده باشد، بلکه قهرمانی مثبت و فعال است و سعی در تغییر شرایط دارد.

سگ عساف

سگ را می‌توان با توجه به همسانی و همراهی او با شخصیت اصلی داستان، یاریگر قهرمان نامید. او در ازای دادن چند پرنده به دو شکارچی، به عساف داده شده است. عساف مدت زیادی را به تربیت او سپری می‌کند. «عساف که صددرصد به سگ اطمینان نداشت، دیری خود را به رنج انداخت تا خوب، دستی‌اش کند» (همان: ۳۷) و بعدها طوری با قهرمان یکی می‌شود که به قول راوی، در ظاهر با او مو نمی‌زند: «آنهایی که خرده شیشه داشتند، بی‌پروا گفتند: عساف و سگ با هم مو نمی‌زنند». «از بس عساف و سگ با هم بودند که انگار دو نیمهٔ یک سیب شده بودند» (همان). این همراهی دوستانه، فقط مختص ظاهر نیست، بلکه در اعمال او نیز مشاهده می‌شود. طوری که تا پایان زندگی او، یعنی تا لحظهٔ مرگ همراهی‌اش می‌کند. نویسنده این وفاداری را به صراحت در داستان آورده است: «سگ که می‌بیند عساف افتاده، می‌خوابد روش. زور زده هر جور شده نجاتش دهد» (همان: ۱۱۰). در جایی از رمان کدخدا می‌گوید: «بدترین نارویی که به عساف زدیم این بود که گذاشتیم، دست تنها بجنگد. سگ از ما بهتر بود. می‌خواست به دادش برسد. ما این کار را نکردیم» (همان: ۱۱۳).

سگ در عرف جامعه، رمز وفاداری است. انتخاب این حیوان به عنوان یاریگر قهرمانی که تک و تنها و با جامعه بی‌وفا به ارزش‌های انسانی روبه‌روست، بسیار بجای و متناسب است. سگ عساف، نماد دعوت به مبارزه و انقلاب است. علاوه بر این، مهارت گزینشی، نویسنده وفاداری سگ به عساف را لحظه به لحظه نشان می‌دهد: «به لخته‌های خون رو سر سگ نگاه کنید. با نوکشان پاره‌پوره‌اش کرده‌اند که به عساف برسند. وقتی داشته از خودش و عساف دفاع می‌کرده، سوراخ سوراخش کردند» (همان: ۱۱۰).

سالخوردگان

سالخوردگان، از اقشاری هستند که هر چند در داستان به شکل مبهمی معرفی شده‌اند، اما تأثیر زیادی در پیشبرد داستان دارند. به عبارت دیگر، مخاطب در پایان داستان تصور می‌کند که مردم آن جامعه، تنها سالخوردگان هستند. البته این مسئله به‌صراحت در جمله‌ای بیان شده است: «سالخورده‌ها که بیشتر اوقات حق بکن نکن گفتن را دارند...» (همان: ۶۹). این شیوهٔ پردازش باعث شده که سالخوردگان از ابتدا تا انتهای داستان مشاهده شوند، اما نتوان برای آنها خلاصه‌ای از نقششان را ارائه داد. ذکر این نکته لازم است که این افراد، یکی از اقشاری هستند که عساف با آنها در تضاد و تقابل است. مثلاً هنگام قحطی آنها می‌خواهند مردم را بیهوده امیدوار کنند. ولی عساف به‌صراحت، گفته‌های آنها را رد می‌کند و در نهایت آنها را تسلیم به

پذیرش گفتار خود می‌سازد: «رفته رفته واژه‌های هشدار و بیم از دهان سالخورده‌ها نشت کرد. بعدها رک و پوست کنده گفتند: این سال از همه سال‌هایی که بر طیبه گذشته، سخت‌تر خواهد بود. یادم نمی‌آید طیبه چنین سالی به خود دیده باشد» (همان: ۴۵).

سالخورده‌گان از ابتدا تا انتهای داستان، دارای خصیصه‌های قشری مسلک و سستی‌اند و به تقدیر و سرنوشت اعتقاد دارند: «دنیا، مرگ و زندگی است. آدم نمی‌داند امروز خودش به کجا می‌کشد» «إذا تدایتم بدین إلى أجل مسمی فاکتبه و لیکتب بینکم کاتب بالعدل» (همان: ۱۰). «یکی از سالخورده‌ها که می‌خواست به بگومگوها پایان دهد و جو را برگرداند، گفت: پسر، مرگ و زندگی آدم‌ها دست خداست "فإذا جاء أجلهم لا یتأخرون ساعة و لا یتقدمون"» (همان: ۱۹۹). آنها قدرت تحمل زیادی دارند، سعی در نفوذ بر جوانان و مقابله با هر چیز جدید را دارند. در داستان از ابتدا تا انتها بر سر باورهایشان باقی هستند، اما با مرگ عساف، تا حدودی به پویایی نزدیک می‌شوند: «یکی از سالخورده‌ها گفت: آدم می‌ماند. خیلی جاها نمی‌شود جانور و آدم را از هم جدا کرد. شاید جانورها از خیلی آدم‌ها بهتر باشند» (همان: ۱۱۳).

این افراد، نماد پابندی به سنت و ضد آزادی و ابداع هستند. افزون بر آن، باید ذکر کرد که این اقشار در طیبه، مسبب رواج خصیصه‌های منفی‌اند. رفتار سالخورده‌گان با توجه به کلیشه‌ای

بودن شخصیت آنها و قابل حدس زدن اعمال و کردارشان، می‌توانند شخصیت قالبی باشند.

مهمانان

این مهمانان که تعدادشان چهار نفر است در اواخر داستان ظاهر می‌شوند و مسبب اصلی مرگ قهرمان داستان شده و به نوعی رمان را به طرف قالب تراژدی پیش می‌برند. در جاهای دیگری هم از داستان مشاهده می‌شود که عساف در حال مبارزه علنی با اعمال و گفتار آنان است. مثلاً زمانی که مهمانان وارد داستان می‌شوند، تمام تلاش سالخورده‌گان، مهمان‌نوازی است؛ در حالی که عساف با لحن تند خود، با آنها سخن می‌گوید و سعی دارد تا آنها را از جامعه طیبه دور کند. به همین دلیل، نگارنده آن را در مجموعه ضد قهرمان اصلی قرار داده است.

این مهمانان برای شکار به طیبه رفته و از عساف می‌خواهند تا آنها را به مناطق شکار ببرد. عساف در ابتدا با آنها مخالفت می‌کند، ولی در نهایت، کدخدا او را امیدوار می‌کند که اگر آنها را به شکار ببرد. این مهمانان زمینه ساختن سد را فراهم می‌کنند. بدین دلیل، عساف که تمام تلاشش آبادی و نجات طیبه بود، پیشنهاد آنان را پذیرفت. عساف آنها را به مناطقی می‌برد که به قول نویسنده، بیابان و شنزار و سراسر سردرگمی بود و به جای کبک، تنها کورک و باقرقره (از پرندگان اسطوره‌ای) در آنجا مشاهده می‌شود؛ به گونه‌ای که آنها پس از شکار اندکی، تمایل به برگشتن دارند.

آمدند. این همان چیزی بود که مهمان‌ها می‌خواستند» (همان: ۶۵)؛ در حالی که بعدها مشخص می‌شود که توانایی چندانی ندارند. بنابراین، ادعای آنها پوچ و بی‌ارزش است. این مهمان‌ها فقط ادعای دروغین دارند و در کارها ناتوانند. «عساف که حضور در جمع را نمی‌پسندد، از آن مهمان‌ها هم بدش می‌آید. آنها را سربار، کودن و تنبل می‌داند» (همان: ۶۷).

شخصیت‌های فرعی

نویسنده برای پیشبرد حوادث جانبی که خود سیر حادثه اصلی را آسان می‌کند، از شخصیت‌های فرعی استفاده می‌کند یا ممکن است شخصیت‌های فرعی برای بیان شخصیت اصلی داستان یا ویژگی‌های او باشد. شخصیت‌های فرعی چون نقشی در سیر داستان ندارند، به تعیین نوع شخصیت آنها پرداخته نمی‌شود، فقط به سیر شخصیتی آنها اشاره می‌شود.

کدخدای کرائه شرقی: این شخصیت، همزمان با چهار مهمان وارد داستان می‌شود و شبیه محرک و تلنگری برای دیگر شخصیت‌ها محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، او شخصیت‌های داستان را با آگاه کردن از مسئله‌ای به کار وامی‌دارد. همان گونه که پیشتر اشاره شد، اوست که رضایت عساف را در بردن مهمانان به منطقه شکار جلب می‌کند. همچنین هنگام مرگ عساف، اوست که با حرف‌هایش به شخصیت عساف، تقدس می‌بخشد و دیگران را متوجه اشتباهاتشان می‌کند. «عساف همین‌جوری نمرد؛ جانش را برای طیبه از دست داد» (همان: ۲۰۵). «باید کنار

در این رمان، مهمان‌ها می‌توانند نماد ارزش‌های بیگانه در جامعه طیبه باشند. شکارها، نماد تمامی این ارزش‌ها و انقلاب هستند. عساف از طرفی با ارزش‌های سنتی و دروغین، در حال مبارزه است و از طرف دیگر، با ارزش‌های بیگانه و تهاجم آنها نیز میانه‌ای ندارد. بیابان نیز رمز و نماد گم‌کردن این ارزش‌هاست و عساف برای از بین بردن ارزش‌های بیگانه، جان خود را در این راه از دست می‌دهد. مقابله عساف با مهمانان برای شکار نکردنشان، نماد مبارزه با شکستن ارزش‌های انسانی همچون کشت و کشتار حیوانات و پرندگان است.

یکی از خصایص بارز این مهمان‌ها، ترس است. از طرفی به‌خاطر موفق نشدن در شکار و شرمندگی می‌ترسند، پیش عساف برگردند: «شرمند بودند. خوب می‌دانستند که با این همه تیری که در کرده‌اند اگر با چهار تا پرنده پیش عساف برگردند، به ریش‌شان می‌خندد» (همان: ۸۵). از طرف دیگر، در بیابان وحشتناکی گیر کرده‌اند و ترس از پیدا نکردن مسیر برگشت، تمامی وجودشان را احاطه کرده است. «ماشین‌ها که راه افتادند، ترسی ناگهانی بر همه سرنشینان دست انداخت» (همان: ۸۳). «در کنار این دلشوره‌های نیرومند، دلشوره‌های دیگری نیز سرک می‌کشید: ترس از بیابان و سرگشتگی در دریایی سنگدل که نه آغاز دارد و نه پایان» (همان: ۸۶).

در شب‌نشینی اولیه، مهمانان مدعی توانایی در امر شکار بودند. «شب‌نشینی که به‌راه افتاد، یک‌ریز از شکار گفتند. مهمان‌ها برای این کار

ما بمانی، عساف! تا گواه همه چیز باشی» (همان: ۱۱۵). «عساف باید تک تک چیزهایی را که می‌گوید، بشنود. تنها از این راه است که می‌فهمد مردم طیبه آدم شده‌اند و ارزش زندگی را دارند» (همان: ۱۹۹).

نعیم: همان‌گونه که اشاره شد، مهمان‌هایی که به طیبه آمده بودند، آدم‌های بزدل و ترسویی بودند. نعیم راننده‌ای بود که همراه مهمانان به منطقه طیبه آمده بود و هراسی در دل داشت که مبادا راه برگشت به روستا را گم کند. «نعیم راننده از اینکه عساف در این بیابان ترسناک تنهاشان بگذارد، هراسان شد» (همان: ۷۸).

شخصیت تصادفی، شخصیت‌هایی هستند که صحنه را واقعی می‌کنند و تصاویری از حال و هوای صحنه به دست می‌دهند. «ممکن است شخصیت‌های تصادفی یک‌بار بیشتر در صحنه ظاهر نشوند و نقش‌شان آنقدر جزئی باشد که اساساً ارزش نام‌گذاری نداشته باشند، اما وجودشان ضروری است» (لئونارد، ۱۳۷۴: ۱۴۸). از این‌رو، شاید بتوان نعیم و عمو زکور و دیگر شخصیت‌های فرعی داستان را جزء شخصیت‌های تصادفی به حساب آورد.

مقبل: وی شناخت کافی از صحرا داشت و کاملاً به عساف اطمینان داشت که مسیر را چگونه می‌رود. «وجب به وجب بیابان را می‌شناسد و عساف شکارچی است؛ می‌داند کجا برود» (منیف، ۲۰۰۷: ۱۰۸). مقبل، چشم‌های تیز و ریزبینی داشت و هیچ چیز، از دید او پنهان نمی‌ماند. «مقبل که چشم‌هایش به چشم شاهین می‌ماند، همه جا را پایید» (همان: ۱۰۸).

عمو زکور: او گورکن طیبه بود و با ریزه‌کاری این کار را انجام می‌داد. «همه چیز، حتی گورها را در طیبه می‌سازد» (همان: ۱۱۶).

زنان طیبه: منیف در این رمان، برخلاف دیگر آثارش از هیچ شخصیت زنی نام نبرده است؛ زیرا «نویسنده می‌خواهد نشان دهد که زن نقشی در جامعه عربی ندارد تا نقدی هوشمندانه از شرایط زنان در این کشورها باشد. در نتیجه می‌توان گفت که جامعه قحطی‌زده و بحران‌زده‌ای که منیف برای ما به تصویر می‌کشد، جامعه‌ای فاقد آزادی است که برای زن حقی قائل نیست و او را در پس‌خانه زندانی می‌کند و این قحطی حقوق و اراده او را تباہ می‌سازد» (گنجعلی و احمدنیا، ۱۳۹۳: ۷۸).

زنان در رمان *النهائات* تنها در قسمت پایانی داستان، یعنی روز مرگ و تشییع پیکر عساف حاضر می‌شوند که با موهای پریشان به شیون و زاری می‌پردازند و این در حالی است که مردان آنجا حضور دارند و نه تنها مخالفت نمی‌کنند، بلکه با آنها همراهی می‌کنند. «زن‌های طیبه آماده استقبال از این مرد شده بودند». «پایکوبی زن‌ها تندتر و تندتر می‌شد. دمی چنان از خود بیخود شدند که چندتاشان روسری از سر برداشتند و چند تای دیگر دستمال درآوردند. چنان پا کوفتند، انگار دیوانه شده بودند». «طیبه، حضور زن‌ها را در این آیین‌ها هرگز نمی‌پسندید. رسم بود که نگذارد زن‌ها به گورستان و مراسم خاکسپاری بیایند» (همان: ۲۰۹ و ۲۱۰).

در تمامی این موارد شاهد حضور زنان هستیم که با رفتارهای مختص مراسم سوگواری

نکته دیگر اینکه حوادث رمان در صحرا و در محیطی که بر آن غم و اندوه، فقر و وحشت سایه انداخته، اتفاق افتاده و این با طبع لطیف، مهربان، صمیمی و محبت‌آمیز زنان در تضاد است. محیط صحرا باعث شده تا این رمان یکی از نادرترین رمان‌های عربی باشد که در آن از وجود زن خبری نیست. منیف در این رمان، بر جنس ماده بسیار تأکید کرده و آن را مساوی رزق و روزی آینده و عامل نجات مردم از مرگ می‌داند. جنس ماده قوی و در عین حال مظلوم تصویر شده و به حفاظت از جنس ماده تأکید زیادی شده است. «ماده‌ها را نکشید؛ آنها روزی آینده ما هستند» (منیف، ۲۰۰۷: ۴۹).

شیوه شخصیت پردازی

نویسنده در پردازش شخصیت‌های داستان بیشتر از روش غیر مستقیم استفاده می‌کند و از تکنیک‌هایی چون گفت‌وگو و جریان سیال ذهن برای معرفی شخصیت‌های اصلی و بیان افکار، اندیشه‌ها، رفتار، عواطف و احساسات درونی آنها بهره می‌گیرد. در این بین گفت‌وگو در مقایسه با تکنیک‌های دیگر از بسامد بالایی برخوردار است؛ چراکه نویسنده برای نمایش بهتر درون‌مایه، گسترش پیرنگ و انتقال بهتر معانی و مفاهیم داستان به مخاطب از این تکنیک بیشتر بهره می‌برد. در *رمان‌النهائیات* نویسنده از شیوه توصیف غیرمستقیم برای بخشی از شخصیت-پردازی و به خصوص برای توصیف قیافه ظاهری و حالات درونی و نیز اخلاق شخصیت عساف استفاده می‌کند. راوی با آوردن این‌گونه جمله‌ها و

به شیون و زاری می‌پردازند و اندوه عمیق خود را بیان می‌کنند. در هیچ جای دیگری از رمان از حضور زنان خبری نیست. نه در مراسم‌ها، نه در مهمانی‌ها و نه در شکار. در حقیقت، نویسنده در این رمان، با مطرح نکردن زن، او را معرفی کرده است؛ چرا که خواننده بعد از خواندن آن، این سؤال در ذهنش شکل می‌گیرد که چرا حضور زن در این رمان کم‌رنگ است؟

در واقع، جامعه‌ای که منیف به تصویر می‌کشد، جامعه‌ای مردسالار است که با حضور زنان در عرصه اجتماع به مخالفت برمی‌خیزد و از حضور زنان می‌ترسد. منیف در این رمان بیان می‌کند که تربیت و پرورش زن مخالف قدرت و مردسالاری مردان آن جامعه بود.

شاکر نابلسی درباره دلایل کم‌رنگ بودن نقش زن در *رمان‌النهائیات* چنین می‌گوید: «جامعه‌ای که منیف برای ما به تصویر می‌کشد، نیازمند زور و قدرت مردانه است. بدین سبب نقش زنان در آن جامعه کم‌رنگ است. به علاوه، محتوای بیشتر رمان‌های منیف به‌ویژه این رمان، سیاسی است که در آن نقش مردان بیشتر از زنان است. منیف از خلال بیشتر رمان‌هایش، جامعه‌ای را برای ما به تصویر می‌کشد که از لحاظ اخلاقی، اجتماعی و سیاسی پست است. جامعه‌ای که به آزادی اعتقاد ندارد و زن را در خانه زندانی می‌کند» (نابلسی، ۱۹۹۱: ۴۶۷ و ۴۶۶). از این‌رو، «اشخاص این رمان، سنگدل به نظر می‌رسند و هیچ جایی در نزد آنها برای زن نیست و هیچ اثری از عشق، در قلب‌هایشان وجود ندارد» (همان: ۴۷۸).

عباراتی که درباره شخصیت عساف به شکل غیرمستقیم می‌گوید، وی را مردی زشت، دراز، مجرد می‌داند که شخصیت حساس و زودرنجی داشت. اکثراً تنها بود و کمتر با کسی رفت و آمد می‌کرد. «کمتر کسی می‌بیندش و با او نشست و برخاست دارد. چهل پنجاه ساله. بالابلند. با کمی خمیدگی. تکیده ولی سفت و سخت. زن ندارد و درباره اینکه چرا زن نگرفته هر کس چیزی می‌گوید. می‌گویند دختر عموش را می‌خواسته ولی عمویش زیر بار نرفته» (همان: ۳۳). «دیگر، سر و ریخت ژولیده و سکوتش طیبه را نمی‌آزرد» (همان: ۳۵). «عساف و سگ با هم مو نمی‌زنند. دماغ گنده، گوش‌های بزرگ، صدای خفه‌ای که انگار صدای گرداندن آب در دهان است» (همان: ۳۸). «این جور آدم‌ها با گذشت روزها شگفت و گوشه‌گیر می‌شوند. انگار دیگران همدردشان نیستند. گفتارشان تند و نجسب است. اگر کسی با خوی‌شان دم‌ساز و آشنا نباشد، از گفتارشان می‌رنجد» (همان: ۳۵). نویسنده با شرح، توضیح و توصیف غیرمستقیم شخصیت، رفتار و اخلاق عساف، علاوه بر معرفی شخصیت، از این طریق اطلاعات زیادی در اختیار خواننده قرار می‌دهد. یکی از شگردهای نویسنده در شخصیت‌پردازی، توصیف خصوصیات ظاهری شخصیت است. منیف از توصیف مستقیم بیشتر برای توصیف دقیق جزئیات صورت و ظاهر شخصیت‌ها استفاده کرده است. مثلاً در توصیف سگ این‌گونه می‌گوید: «دماغ گنده، گوش‌های بزرگ، صدای خفه‌ای که انگار صدای گرداندن

آب در دهان است» (همان: ۳۸). «چشم آدم چهارتا می‌شود، انگار دوتاشان را یک مادر زاییده» (همان: ۳۷). «سگ از همان روزی که به طیبه آمد، یک چشم نداشت. خود عساف جلوتر این جور بود. کسی هم نپرسید کی و چرا یک چشم شده» (همان: ۳۹-۳۸).

از طریق گفتگو: در بخشی از رمان تصویر جنون و دیوانگی برای او ترسیم شده که نشان‌دهنده انسان و جامعه عربی است که به خاطر دیکتاتوری و ترس نمی‌تواند افکارش را بیان کند. بنابراین، مانند انسان‌های دیوانه با خود حرف می‌زند. جایی که راوی، سخن سالخورده‌ها را در مورد عساف بیان می‌کند. «همه گرفتاری‌ها زیر سر شاه دیوانه‌هاست، عساف» (همان: ۲۷).

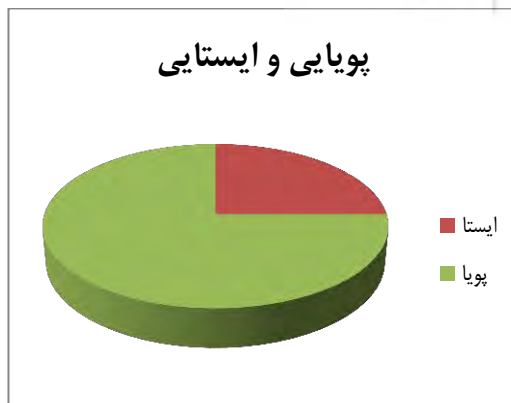
از طریق زبان سایر شخصیت‌ها: هنگامی که نویسنده، ماجرای ازدواج عساف را مطرح می‌کند و از دختر عمویش سخن به میان می‌آورد که گفته: «عساف خوی غریبی دارد» یا جایی که مادر آن دختر می‌گوید: «لنگه کفش دخترش را هم به این ولگرد غارنشین نمی‌دهد. گفت دیوانه است» (همان: ۳۳).

از طریق اعمال و کنش: از جای‌جای داستان، می‌توان برداشت کرد که عساف، در مقابل افراد جامعه از میزان عقل بیشتری برخوردار است. به عبارت دیگر، نویسنده با عباراتی مختلف، خواسته بحد عقلانیت شخصیت اول داستان را برجسته نماید. مثلاً زمانی که مردم به رفاقت عساف با سگ می‌خندند و او را مسخره می‌کنند، راوی در حالی که او را بی‌خیال توصیف کرده، می‌نویسد: «دست نوازشی بر گرده سگ می‌کشید

نامنظم ذهنی، نویسنده خود را ملزم به رعایت دستور زبان یا کاربرد صحیح و دقیق علائم سجاوندی نمی‌داند؛ زیرا هدف او بازنمایی افکار آشفته و بی‌حساب و کتابی است که مانند سیل ناخواسته به ذهن شخصیت سرازیر شده‌اند. در واقع، راوی با استفاده از این تکنیک توانسته است تصویری دقیق از دنیای آشوبناک داستان را به دست گیرد. فکرها و جملات ناقص و گاه فقط کلمات نامرتبگی که به ذهن شخصیت داستان هجوم می‌آورند، می‌توانند گویاتر از هر شرح موثقی از زبان یک راوی، مبین خصوصیات او باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شد، دریافتیم که بیشتر شخصیت‌های داستان پویا هستند و تنها دو شخصیت داستان، یعنی عساف و سگ ایستا هستند. بقیه شخصیت‌ها که جزو اهالی طیبه هستند یا مهمانانی که به آن منطقه می‌آیند و با مرگ عساف، ذهنیتشان عوض می‌شود، پویا هستند که کدخدا نمونه بارز آنهاست. حضور شخصیت‌های رمان در نمودار زیر نشان داده شده است.



نمودار ۱. شخصیت‌های پویا و ایستا در رمان

و می‌گفت: گوشت با این کله پوک‌هاست؟» (همان: ۳۶).

راوی، عساف را در مقابل سالخورده‌گان قرار می‌دهد و امیدهای واهی سالخورده‌ها را از زبان عساف برملا می‌کند؛ طوری که عساف قبل از آنها حدس می‌زند که قحطی سختی در پیش رو خواهند داشت. این سالخورده‌گان هر چند از ابتدا به صراحت به وجود این قحطی اقرار نمی‌کردند، اما «بعدها رک و پوست کنده گفتند: این سال از همه سال‌هایی که بر طیبه گذشته، سخت‌تر خواهد بود». «عساف با دودلی خیلی از بندهایی را که به پای خود و دیگران بسته بود، باز می‌کرد ولی از درد نمی‌رست» (همان: ۵۰). در تمامی این عبارات نشان داده می‌شود که او از درد نادانی جامعه و تعلق مردم به چیزهای واهی و ارزش‌های بیگانه، رنج می‌برد.

از طریق جریان سیال ذهن: نویسنده تلاش می‌کند که با ثبت و ضبط تمامی حالات جزر و مدّ ذهن شخصیت‌های داستان، افکار و عواطف آنها را به طور مستقیم از ذهنشان به سوی ما جاری کند. در رمان *النهائیات* نمونه‌ای از ساختار تداعی‌ها و افکار ناخودآگاهانه به شکل سیال‌گونه در ذهن عساف آشکار می‌شود و نویسنده برای شناساندن زندگی و وضعیت خانوادگی او به عنوان شخصیت‌های اصلی داستان از طریق سیلان خاطرات به صورت ذهنی استفاده می‌کند و جریان دائمی در ذهن فرد قلمداد می‌شود که در آن، وقایع گذشته به زمان حال سرازیر می‌شوند و بازنگری گذشته و پیش‌بینی آینده درهم آمیخته می‌شود. در بیان این محتویات

| | |
|---------|--|
| خشکسالی | نماد اوضاع نابسامان سیاسی و شرارت جامعه عربی |
| بیابان | نماد گم شدن ارزش‌های انسانی |
| شهر | نماد دروغ و فریب |
| روستا | نماد پاکی و بی‌آلایشی |

همچنین بیشتر شخصیت‌های رمان ساده هستند، غیر از عساف که دارای شخصیتی پیچیده و جامع است. این پیچیدگی یکی از شگردهایی است که می‌توان به آن اشاره کرد و ذهن مخاطب را طوری درگیر می‌کند که می‌توان آن را یکی از عوامل مهم جذابیت داستان دانست.



منابع

ابونضال، نزیه (۲۰۰۶). *التحويلات في الرواية العربية*. بيروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.

براهنی، رضا (۱۳۶۸). *جنون نوشتن*. تهران: نشر رسام.

داد، سیما (۱۳۷۵). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. چاپ دوم. تهران: مروارید.

دیب، محمد (۱۹۹۵). *فن الروایات فی المملكة العربية السعودية*. چاپ دوم. قاهره: المكتبة الأزهرية للتراث.

زغلول، محمد سلام (۱۹۷۳). *دراسات فی القصة العربية الحديثه*. اسکندریه: منشأ المعارف.

سادات الحسینی، راضیه؛ میرزایی، فرامرز (۱۳۹۳). «کارکردهای توصیف در رمان حین

ترکنا الجسر». *مجله زبان و ادبیات عربی*، شماره ۱۱، صص ۲۸-۱.

عدالتی‌نسب، علی (۱۳۹۱). *تحلیل روایی رمان النهایات از عبد الرحمن منیف*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شهید بهشتی

نمودار ۲. شخصیت‌های ساده و پیچیده در رمان

بررسی‌های نگارندگان نشان می‌دهد که رمان *النهایات* اثری تمثیلی است که بی‌زمان و بی‌مکان بودن رمان و در واقع نمادین بودن آن به فراگیری داستان کمک بسیاری کرده است. هدف نویسنده تنها به تصویر کشیدن قحطی و خشکسالی نیست، بلکه کارکرد انتقادی و اصلاح طلبانه رمان مد نظر اوست. وی توانسته عمق درد و اندوه خود از وضعیت موجود جهان عرب را با کاربست رمز «قحطی» ابراز کند. دیگر نمادهای رمان، عبارت‌اند از:

| دال | مدلول (نماد) |
|------------|--|
| عساف | نماد انسان مبارز و انقلابی و خواستار تغییر |
| سالخوردگان | نماد جامعه سنتی |
| مهمانان | نماد ارزش‌های بیگانه |

- قشعمی، محمد (۲۰۰۴). *ترحال الطائر النبیل: سیرة عبدالرحمن منیف*. بیروت: دار الکنوز الأدبیه. چاپ دوم
- گنجعلی، عباس؛ احمدنیا، سید محمد (۱۳۹۳). «کارکرد انتقادی درونمایه در رمان فرجام‌ها اثر عبدالرحمان منیف». *مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*، شماره ۳۱، صص ۸۸-۶۵.
- لئونارد، بیشاب (۱۳۷۴). *درس‌هایی درباره داستان‌نویسی*. ترجمه کاوه دهگان. چاپ چهارم. تهران: نشر زلال.
- مجموعه مؤلفین (۲۰۰۹). *منیف ۲۰۰۸*. بیروت: المؤسسة العربیه.
- مرتاض، عبدالملک (۱۹۹۸). *فی نظریة الروایة*. بحث فی تقنیات السرد. کویت: عالم المعرفة.
- مشایخی، حمیدرضا؛ اصغریور، فاطمه (۱۳۹۱). «تجلی پسامدرنیسم در رمان حب المجوسیه
- عبدالرحمان منیف». *فصلنامه لسان مبین*، سال ۴، شماره ۹، صص ۲۰۰-۱۸۳.
- ملایری، یدالله (۱۳۹۱). *پایان‌ها*. ترجمه رمان *النهائيات*. تهران: مروارید.
- منیف، عبدالرحمن (۲۰۰۷). *النهائيات*. چاپ دوازدهم. بیروت: المؤسسة العربیه للدراسات و النشر.
- میرصادقی، جمال (۱۳۶۴). *عناصر داستان*. چاپ سوم. تهران: نشر شفا.
- نابلسی، شاکر (۱۹۹۱). *مدار الصحرا*. بیروت: المؤسسة العربیه للدراسات و النشر.
- ناظمیان، رضا؛ کاظمی، فاطمه (۱۳۹۴). «تاریخ مداری در رمانهای سوشون از سیمین دانشور و سباق المسافات الطویله از عبدالرحمان منیف». *نشریه ادبیات تطبیقی*، سال ۷، شماره ۱۳، صص ۲۶۸-۲۴۵.

Refresh the Characters in the Novel *Alnhayat* Rahman Mnyf

Ezzat Molla Ebrahimi*/ Parshang Farhodi**

Receipt:

2016/September/20

Acceptance:

2017/May/06

Abstract

Abdul Rahman Munif is one of those contemporary novelists who demonstrates his writing skill not only this article tries to figure novel "Alnhayat" and how Shkhsyt-Prdazy author of the study and analyze various dimensions. The authors of mixed qualitative-quantitative method used to achieve this goal -Krdh-And First qualitative methods, data description and then based on frequency data, graphs drawn. Finally, the authors concluded that more Shkhsyt-Ha, dynamic and comprehensive, a symbol of charm and complexity of the novel is due Shkhsyt-Ha. The characters in the novel more indirect way.

Keywords: Novel, Abdul Mnyf, Alnhayat, Character, Symbol, Shkhsyt-Prdazy.

* Associate Professor of Arabic Language and Literature, Tehran University (Correponding Author).

Email: mebrahim@ut.ac.ir

** Ph.D. Student of Arabic Language and Literature, Tehran University.